

Checked
1987

هزار و یک سحر

در ۱

امثال و نصایح و حکم



امیر قلی امین

ابن مرحوم ابراهیم خان طاب ثراه

قیمت دو قران است

سال ۱۳۳۹

هزار و یک سخن

در

امال و نصایح و حکم

*

تألیف

امیر قلی امیر

اس مرحوم ابراهیم خان طاب ثراه

سال ۱۳۳۹

۲۱۹۷۶

رضی

۱۳۸۳

افادۂ مرام

سام خداوید محشده مهربان

برر گترین نعم و بهترین حواس که خداوید تعالی به
نوع بشر کرامت فرموده و او را به سب آن بمیرید
احتصاص امتیاز داده همابا دو قوه عاقله و باطقه است که
«بالعقل والطق یمتار الانسان من الحيوان»

این دو تسریف شریف و این دو خلعت والا است
که در میان تمام مخلوقات بسیط حاک فقط و فقط قامت
قابلیت نشری را مریں و اورا سعادت کریمه «ولقد کرما
بی آدم» ممتاز و سرفراز ساخته

پس نام آدمیت بر کسی میتوان اطلاق کرد که این
دو بخش ایردی را در هر حال و هر مقام بموقع خود اعمال
و از برکات آنها بتواند خود و بی نوع خویش را بهره ور
و سر حد کمال برساند

به نطق است و عقل آدمیراده فاش

جو طوطی سحگوی نادان ماش

در این رساله شریعه اگر بطر دقت نگریسته شود تا اندازه برای برید و تایید هریک از دو قوای فوق الذکر خدمتی شایان عمل آمده‌حه اگر بطوریکه شایسته است در کلمات حکمت آمیز آن تأمل کنیم و هریک از آن لثالی شاهوار را آویزه گوش هوس ساریم، میبینیم که از یک طرف نصایح و دستورهای حکیمانه که در ضمن آن مدرح است عقل ما را روشن، و در ساسائی آب از سراب و خطا از صوابان رهبری می‌نماید و از طرف دیگر در گاه تکلم بقوه استدلال امثال سائره و کلمات سیرین قصار آن رودتر از آنچه تصور شود مستمع را قانع و باعلام مقصود خویش فایق می‌آئیم چه مکرر دیده ایم کسانی که عالماً در صس یا ناب خویش به آوردن اسعار مناسب و امثال سائره تمثل می‌جوید گذشته از آنکه کلامسان حلاوت مخصوصی پیدا میکند در معر مستمع هم تأثر سگرف حشیده و او را رودر برای قبول مقاصد آنها حاضر و مستعد میسارد و شاهد این متال صرب المل عربی که میگوید «من حلب در الکلام حلب در الکرام»

بالجمله حوں یک حین تألیف میسی برای فارسی
رمانان بهایت لروم را داشت این سده هیچ پیررنده که
سالیهاست بواسطه عارضه صعب العلاقی در آغار حوان
بستری و گوشه گرین سده ام بر آن گردیدیم که امثال
سایره و کلمات حکیمانه فصار فارسی را که حوں سات المعش
متفرق و دریشان است در رحت صابطه صحیحی در
آورم و بالاحره با رحمت بسیار و صرف یکسال وقت و
حواندن و پژوهیدن کتب متعدده ادبی احلاقی و غیره ایراه
صعب السلوک را تا درجه مطوره با قدمی استوار بيموده
و تحول و توه الی در جمع و بلفق حرار و یک مثل
موفق آمده و آخر به ربیب حروف هجا بدوین و نام
سرارزیک سخن موسوم نموده امید آنکه این محتصر
خدمت در محضر دانشوران گرامی مورد قبول یافته
سخنوران را که تقریر و ایراد و استسهاد اعانت ، و
بویسدگان و اعلی فلما حین تحریر و اراده پس وارسد
مساعدت نماید با حردان و بنودارکان دبستان را دلیل
تهذیب احلاق و بررگان و دانشمندان عظام را مورد
انتفاع واقع شود

علامات

(م) علامت مؤلف

(ع) علامت (عرب) و کلمات مقابل آن کلماتی

است که مؤلف از امثال عرب ترجمه و اقتباس کرده ولی سایر کلمات هر کدام لفظاً یا معاً با کلمات عربیه مطابقت نماید مربوط به عالم مؤلف نیست چه آنها عالماً از امثال سائره فارسی و از متون کتب ادبی و غیره صسط و جمع آوری گردیده است

آ

- ۱ آبر را از سر بد ناید گرفت
- ۲ آبر را گل کرد تا خود ماهی بگیرد
- ۳ آبی که آبرو برد بر گلو مریر
- ۴ آبی که در گودال میماند می گدزد
- ۵ آتش خود را فروخت بسورد تر و خشك
- ۶ آخر ساء مننی کاه کشی
- ۷ آدمی به سیرت است به صورت ، اسایت به کمال
است به بحمال
- ۸ آدمی را آدمیت لارم است
- ۹ آدمی را بقا از علت نادانی بیست
- ۱۰ آدمی را بسبب به همر ناید به پدر
- ۱۱ آرو و جوانان عیب بیست
- ۱۲ آرو سر مایه مفلس است
- ۱۳ آری باغاف جهان می توان گرفت
- ۱۴ آر نگدار و نادشاهی کن
- ۱۵ آرمند پیوسته بیارمند بود

- ۱۶ موده را بار آرمودن خطا است
- ۱۷ آسیا موت
- ۱۸ آعار عشق بیماری است و احامش مرگ
- ۱۹ آفت عقل تملق است و آفت مروت دروغ
- ۲۰ آلوچه نالو بگرد رنگ بر آرد
- ۲۱ آمدن نارادت رفتن به احارت
- ۲۲ آحا که دوستی است تکلف چه حاجت اسب
- ۲۳ آحا که عیان اسب چه حاجت به بیان اسب
- ۲۴ آچه با ندیر توان کرد برور در میسر نشود
- ۲۵ آچه محود نمی پسندی ندیگران میسند
- ۲۶ آچه بحیلت توان کرد بقوت ممکن ناسد
- ۲۷ آچه بان پاره توان کرد به گیسه سیم و در توان کرد
- ۲۸ آچه در دیگ است به حمچه می آید
- ۲۹ آچه ربا نگوید اعتماد را ناساید
- ۳۰ آرا که حساب پاک است از محاسبه چه نالاست
- ۳۱ آرا که سخاوت است چه حاجت بسجاعت
- ۳۲ آنکس که به در است چه دم به نال و د است

- ۳۳ آنکه روزگارش به قلی گذشت دوچار عسرت
و پریشانی گشت
- ۳۴ آوار دهل شیدن از دور حوش است
- ۳۵ آه صاحب درد را باشد اثر

(1)

- | | |
|----|--|
| ۳۶ | احل برگشته میرد به بیمار سحت |
| ۳۷ | احتیاج حویشا و بدان با اهل مصیبتی است عظیم |
| ۳۸ | احتیاط نصص ثواب و بيمش گناه است |
| ۳۹ | ادب از بی ادب امور |
| ۴۰ | ارب حرص به گفتار میرسد |
| ۴۱ | ارین ستون تا آن ستون فرح است |
| ۴۲ | ار اسب دو و از صاحبش حو |
| ۴۳ | ار برای يك شكم منت دو کس را باید کشید |
| ۴۴ | ار خدا ترس و از دیگران ایمن باش (م) |
| ۴۵ | ار دروع برهیر و از عرص و حدال بگریر |
| ۴۶ | ار دعای گربه سیاه ناران نمی آید |
| ۴۷ | ار دل برود هر آنکه از دیده برفت |
| ۴۸ | ار سوگند اعراض کی اگر هم راست ناسد |

- | | |
|-----|--|
| ۱۴۰ | برده ویران حراج و عشر باشد |
| ۱۴۱ | بر سیه دل چه سود حوایدن وعط |
| ۱۴۲ | بر عجر دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود
بر تو بحشاید |
| ۱۴۳ | برکاری که بفسر را از ارتکاب آن مع توانی
دیگری را عقاب مکن |
| ۱۴۴ | برکت در حرکت است و سعادت در مجاهدت |
| ۱۴۵ | برکنده به آن ریس که در دست زبان است |
| ۱۴۶ | برگدسته افسوس می ساند خورد |
| ۱۴۷ | بر نادر حکم توان کرد |
| ۱۴۸ | برهه فارغ است از درد و طرار |
| ۱۴۹ | بررگوار در راحت روائی است |
| ۱۵۰ | بررگی نایدت بحشیدگی کن |
| ۱۵۱ | بررگی سعادت پسندیده است |
| ۱۵۲ | بررگی بعقل است به سال |
| ۱۵۳ | بررگی حرج دارد |
| ۱۵۴ | بررگی در درویشی است و راحت در قناعت |
| ۱۵۵ | برور در توان از هر گونه خطر گدست |
| ۱۵۶ | بسا مراد که در صمی با مرادی ها است |

- ۱۵۷ تسحن ابله می گیرد آثارها
- ۱۵۸ بسیار بد باشد که از بد بدتر است
- ۱۵۹ بسیار دان بسیار گوی می شود
- ۱۶۰ بسیار فرو ناسد از اندیشه تا وصول
- ۱۶۱ بعد از حرابی نصره
- ۱۶۲ بعد بومیدی بسی امیدهاست
- ۱۶۳ مروتی کسی سراوار است که گیتی او را بر
بری داده
- ۱۶۴ نقای سلطت ناکمر ممکن است و ناطلم ویداد
مجال
- ۱۶۵ نگرستگی مردن بهتر که نان فرو مایگان
حوردد
- ۱۶۶ نگفته خود کارکن تا نگفته تو کار کند
- ۱۶۷ نمرگ حربود سگ را عروسی
- * نمرگ عدو سادمانی حطا است
- ۱۶۸ ناکام مردن از آن بهتر که ریر مت و دور
رفت (م)
- ۱۶۹ ما بهاده دست برسد و حیر بهاده هر حاکه
ناسد برسد

- ۲۴۲ ثبات قدم بصحت پدید نشود
 ۲۴۳ ثبات رأی نماید خیال کار درست
 ۲۴۴ ثبات ریشه^{۴۶} این صفات است
 ۲۴۵ ثمر از د^{۴۷} ت^{۴۸} ید نماید امید داست
 ۲۴۶ ثواب راه چاه خود می برد

ح

- ۲۴۷ حای برو که ترا حواشد به حائی که از درت
 براند
 ۲۴۸ حائی که آفتاب ثبات طیب می آید
 ۲۴۹ حائی که نمک حوری نمکدان مسکن
 ۲۵۰ حاهل جاهل را ستاید و از عالم نمرت نماید
 ۲۵۱ حد همه روره خان مردم محورد و هرل همه
 سانه آب مردم برد
 ۲۵۲ حگ اول به از صلح آخر است
 ۲۵۳ حگ را سمسیر میکند و معامله را بول
 ۲۵۴ حوان املهاں حاموسی است
 ۲۵۵ حوانمرد کسی است که میگوید و میکند

- ۲۵۶ حواسمردی که خورد و بدهد به از عاندی که
روزه بگیرد و بدهد
- ۲۵۷ حوائی را محضاب و ثروت را نآرزو و علم را ندعا
تحصیل نتوان نمود
- ۲۵۸ خود با حواسته دادن است چه پس از حواستی
دادن پاداش حواهش باشد
- ۲۵۹ خود کی و مدت مه تا نام یک بر آری (م)
- ۲۶۰ حور استاد به ر مهر پدر
- ۲۶۱ حویده یاسده است
- * چهار دیده بسیار گوید دروع
- ۲۶۲ جهان گستی به از جهان خوردن است

ج *

- ۲۶۳ حاه کی همیشه در حاه است
- ۲۶۴ حراع به ته خود نور میدهد
- ۲۶۵ حراع دروع بی فروع است
- ۲۶۶ حراع درد حواب باسان است
- ۲۶۷ چراعی که حابه رواست به مسجد حرام است

- ۳۲۶ خدا یکی حانه یکی یار یکی
 ۳۲۷ حر ناز بر نه از شیر مردم در
 ۳۲۸ حرح ناندازه دحل است
 ۳۲۹ حر چه داند لذت قد و ماب
 ۳۳۰ حر حفته حو نمی خورد
 ۳۳۱ خردمند ما بخرد پیکار نکند و هوشیار با مست
 کارزار
 ۳۳۲ خردمند ناس با توانگر باشی
 ۳۳۳ خردمند طالب کمال است و نادان خواهان مال
 ۳۳۴ خرده بین دررگ ریان است
 ۳۳۵ حرم سوخته سوخته حرم خواهد
 ۳۳۶ حفته را حفته کی کند بیدار
 ۳۳۷ خلق یک از دررگان است
 ۳۳۸ خواری ر طمع خرد و عرت ر فاعت
 ۳۳۹ خواستن دل دادن دل است
 ۳۴۰ خوان دررگان اگر چه لدید است خرده‌انسان
 خود لدید در
 ۳۴۱ خواه سگ بر سیشه زن خواه سیشه بر سگ
 که در هردو حال شیشه خواهد سکست

- ۳۹۰ در میان دو کس دشمنی میفکد که ایشان حو
 صلح کند تو در میانه شرمسار باشی
- ۳۹۱ درودگری کار بوردیه بیست
- ۳۹۲ دروع گفتن به صرمت سُمشیر ماند اگر بیر
 حراحت درست شود نشان همچنان بماند
- ۳۹۳ دروعگو حافظه ندارد
- ۳۹۴ دروعگو دشمن جدا است
- ۳۹۵ دروع مصلحت آمیز به ار راست فتنه انگیز
- ۳۹۶ درویش بقناعت به ار توانگر به بصاعت
- ۳۹۷ درویش در قافله ایمن است
- * درویش هر کجا که شب آید سرای او است
- ۳۹۸ دریا بدهان سنگ محس نگردهد
- ۳۹۹ دریغ سود ندارد خو رفت کار از دست
- ۴۰۰ دری بدارای دربان چه میکی ؟
- ۴۰۱ درد طائب برار آشفته است
- ۴۰۲ درد نا گرفته سلطان است
- ۴۰۳ دست نالای دست بسیار است
- ۴۰۴ دست تنگی سحت برار دل تنگی است
- ۴۰۵ دست دست را می ساسد

- ۵۹۸ طیب آلستکه سرش آمده باشد
 ۵۹۹ طیب مهران ار چشم بیمار میافتد
 ۶۰۰ طعمه هر مرعکی احیر نیست
 ۶۰۱ طمع سه حرف است و هر سه میان تهی است
 ۶۰۲ طمع کننده را رنگ و رو رد است
 ۶۰۳ طول کلام مایه تضییع وقت است

✽ ط ✽

- ۶۰۴ طالعی نیست که بطلم طالم دیگر گرفتار بسود
 ۶۰۵ طراف آتش افروز حدائی است
 ۶۰۶ طراف بسیار کردن هر بدیمان است و عیب
 حکیمان
 ۶۰۷ طرفش لریر سده
 ۶۰۸ طریف دائم سرگردان است
 ۶۰۹ طلم امروز ناعب طلم فرداست
 ۶۱۰ طلم نالسیویه عدل است
 ۶۱۱ طلم طالم در سر اولاد طالم میرود
 ۶۱۲ طلم طالم بنیاد خود میکند

ۛ ۛ ۛ

عادت طبیعت ثانوی است	۶۱۳
عاشقی را صبر می باید به لاف	۶۱۴
عاصی که جدا دست بردارد به از عابدی که کبر در سر دارد	۶۱۵
عاقبت در حال است به در حاه و مال	۶۱۶
عاقبت اندیش باید بود	۶۱۷
عاقبت گرگ راده گرگ شود	*
عاقل دوباره گول نمی خورد	۶۱۸
عالم بی عمل درخت بی بر است و راهد بی علم حانه بیدر	۶۱۹
عالم معاند بهتر است از حاهل مصف	۶۲۰
عدو شود سب حیر گر جدا خواهد	۶۲۱
عذر بدتر از گناه	۶۲۲
عرص خود میری و رحمت ما میداری	۶۲۳
عطاش را بلقائش توان محشید	۶۲۴
عقل که دست حان در خطر است	۶۲۵
عقل و دولت قرین یکدیگرند	۶۲۶

- ۹۰۴ هر که آسان گیرد دشوار افتد
- ۹۰۵ هر آنکس که دندان دهد نان دهد
- ۹۰۶ هر که آن کند گه باید آن بیند که شاید
- ۹۰۷ هر که آنگوید که شاید آن سود که بخواهد
- ۹۰۸ هر که از خطر بگریزد خطیر نشود
- ۹۰۹ هر که از محاطره ترسد سررگی برسد
- ۹۱۰ هر که با بدان نشیند یکی بیند
- ۹۱۱ هر که با بزرگان ستیزد خون خود بریزد
- ۹۱۲ هر که با تنش بر دیگری صبرش بیشتر
- ۹۱۳ هر که با دشمنان دوستان صلح کند سر آزار
- دوستان دارد
- ۹۱۴ هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود
- ۹۱۵ هر که با منشی بیس برفش بیس
- ۹۱۶ هر که با نادان در آورد آبروی خود بریزد
- ۹۱۷ هر که با بوج نشیند چه عم از طوفان
- ۹۱۸ هر که نادانیت راه صواب بگیرد تعدیل آفری
- گرفتار آید
- ۹۱۹ هر که صحنه رسید از همت بلند رسید
- ۹۲۰ هر که بد کند بد بیند

- ۹۳۳ هر که در میان سخن دیگران افتد تا پایه وصلش
بدادند مایه جهلش نشاسد
- ۹۳۴ هر که دست از جان نشوید هر چه در دل دارد
بگوید
- ۹۳۵ هر که دشمن را حوار دارد پشیمان گردد
- ۹۳۶ هر که را حب وطن بیست ایمان بی و هر که را
ایمان بیست سعادت بی (م)
- ۹۳۷ هر که را حلم بیست دیو و دد است
- ۹۳۸ هر که را دست کوتاه بود ربانش دراز است
- ۹۳۹ هر که را دشمن در پیست است اگر نکشد دشمن
حویش است
- ۹۴۰ هر که را زر در تراروست زور در ناز است
- ۹۴۱ هر که را سرم بیست ایمان بیست
- ۹۴۲ هر که را طوائس باید حور هندوستان کسد
- ۹۴۳ هر که را وحدان بیست انسان بیست (م)
- ۹۴۴ هر که رو داری کد حابه داری نکد
- ۹۴۵ هر که ربانش بر متر یارس بیشتر
- ۹۴۶ هر که سخن بسجد از حوائس برحد
- ۹۴۷ هر که سرش سورد کلاه دورد

- ۹۶۲ هر که نفس قلب دارد عاقلتر رسوا میشود
- ۹۶۳ هر که نقش خویشش بیند در آب
- ۹۶۴ هر که نگو نام ریست از اثر یکی است
- ۹۶۵ هر گرانی بیعت نیست و هر ارزانی بیحکمت
- ۹۶۶ هر گر دو حصص بحق راضی پیش قاضی برود
- ۹۶۷ هر نشینی را فرارگی دربی است
- ۹۶۸ هر کوئی که سردیکان خود میکی معتقد باش
که در خود میکی
- ۹۶۹ هر از دوست کم است و یکدشمن بسیار
- ۹۷۰ همراه کسی باش که همراه تو باشد
- ۹۷۱ همسایه از حال همسایه آگاه است
- ۹۷۲ همسایه بد، مباد کس را
- ۹۷۳ هم نشینم نه بود تا من از او بهتر شوم
- ۹۷۴ هم نشین و همدم دانا گرین
- ۹۷۵ همه نار یک داریم و برگ یکشاحسار
- ۹۷۶ همه کس را دندان نرسی کند شود مگر قاضی
را که لتیریسی
- ۹۷۷ هیچ دسمنی را حدان اثر نیست که عداوت
داتی را

- ۹۷۸ هیچ صفتی بهتر از حسن خلق و ه
خوش تر از سیرت بیک نیست
۹۷۹ هیچ کس مهربان تر از خود تو بر تو
۹۸۰ هیچ کس نخواهد که کار تو کند
۹۸۱ هیچ گوهری زیباتر از سخن بیکو تواند بود

❀ ی ❀

- ۹۸۲ یار بد بدتر بود از مار بد
۹۸۳ یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
۹۸۴ یار بیک را در روز بد ناید شاحت
۹۸۵ یا در یا روز یا راری
۹۸۶ یا سخن دانسته گوی ایمرد عاقل یا حموش
۹۸۷ یاسین نگوش حر میخواند
۹۸۸ یا مرد ناش یا در قدم مرد پاش
۹۸۹ یکی حور رود دیگر آید حای
۹۹۰ یکی را بگیر و دیگری را دعوی کن
۹۹۱ یک بر گر گله را گر میکند
۹۹۲ یک نول حگرک سفره قلمکار میخواند

- ۹۹۱ یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیا
 یکدست هرگر صدا ندارد
 یک مرید هر بهتر از صد توبه در
 یک گناه بسیار است و هزار طاعت کم
 ۹۹۴ یکدزد اعتبار نه از صد هزار درهم و دیار
 ۹۹۵ یک صبر کن و هزار افسوس محور
 ۹۹۶ یک علم کامل نه از چندین علم ناقص
 ۹۹۷ یک فرسخ برو پا کیره برو
 ۹۹۸ یک لحظه بحر آنچه فروشی همه سال
 ۹۹۹ یک مرده نام نه که صد زنده نه بگ
 ۱۰۰۰ یک نه و صد هزار
 ۱۰۰۱ یک یار یار نه از م

